

وگرمی و دیگران مخفف وگرمی و دیگرانست . هنوز نگرانست که عکس
باو گرانست .

یکدیگر و یکدیگر از بهجات مرکب است ، یکدیگر از نار مسابند .

چند - کنایه از عددی غیر معین است ؛
بکوه اندر شش چشمه بدین چند یکم اندرون آب هر یک حقیقت
گاهی با خزان حرف دی ، افزایند ؛ « اسدی »

خردوشی بر آورد بشرین چو ز ترکان بقتند چندی لیر

گاهی بکت ، در اول آن در آید ؛
بکت چند روز کار جهان و مند بود به شد که یافت بومی سمن را طسب

چند چون پرسش را رساند از او پرسش است « ردولی »
چند ازین فرقت بر جان ز غم فرقت چندان ازین دوری بر دل می دوری هم
چندان و چندین اچندانکه گم غم طلبیان در آن کرده اند یکمین غم « فرعی »

چندین غم مال میرت و نیاست هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست
اند - کنایه از عدد غیر معین است بین سه و نه ؛ « ختام »

با دو دارم بسال خنده و اند ؛ تحقیقت نگویست که بچند

همه - نیز از جمله بهجات است و برگزیده نامعین لالت کند ؛

همه سرکشان امر او را منابع همه خسروان را می آورند
«ادرفنی»

گاهی همه معنی سر است :
همه کوه لاله است و آن لاله زیبا
همه دشت سبزه است و آن سبزه در خور
«درفنی»

همگان و همگی نیز از مبهاتند .

همه کس از مبهات مرتکب است :
همه کس از قبل نیستی پنهان و
گر ضمینی و بیچارگی و سگی حال
«حضاری»

تمرین ۲

روی مبهات خطی بکشید .

عارفی را گفتند چرا با خلق خدا نیامیزی گفت چه کنم قومی را که عیب من
از من پنهان دارند و با دیگران میگویند

(عطار)

هر که عیب دیگران پیش تو آورد و شمرد

بیگمان عیب تو پیش دیگران خواهد برد
«سندی»

خوری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان بیشتر که بانگ بر آید فلان نماید
«سندی»

با همه اهل جهان گر چه از آن

بیشتر گمراه و کمتر برهنگند

تو چنان زی که بمیری بر هی

نه چنان چون تو بمیری برهنگند
«جامی»

با چنین خلق و چنین رسم گر او را گویند

که فرشته است همانا که نباشد پنهان
«درفنی»

تمرین ۳

بجای نقطه ها یکی از مبهات را که مناسب است بگذارید .

پندی پس را گفت با ... آشنا سخن مگوی. با ... کس سخن بتندی نشاید
گفت از ... که فرو خوری اسیر تو شود ... کس نمیداند که تکلیف او چیست باید
بیاموزد روزی ... بکوشش او بستگی دارد. انجام این کار .. رفیع ندارد . این
مطلب را از ... بپرس، شصت و ... سال زندگانی کرده از بد گوئی ... باک مدار

همان دهمین ، گوهر مخزن اسرار هاست که بود

حقه مهر بدان نام و نشانست که بود
« حافظ »

چنان و چنین : از مبهات مرکت باشند ؛
چنان بود پری کش چنین بود ؛ چنان بود صدنی کش چنین بود
« نوع بهجم - ادوات پرشش » « عفری »

کلماتی را که در سوال و استفهام بکار رود ادوات پرسش نامند مانند
که در اشخاص ؛ که گفتت بر دوست رستم میند نبند مرادست صریح بلند
چه در اشیاء ؛ چه کار است پیش ابرم دیم که گریه میم بخواند نمیرم
کو در مکان ؛ میگفت با از که افشوس افشوس کو بانگ جرسها گمانا که کوس
کجا در مکان ؛ خانه من چیست که خوبی کجا است ایسه ازین پیش زبونی که راست
تمرین ۴
« نظامی »

در عبارات و اشعار ذیل روی مبهات خطی بکشید .
شاعری پیش صاحب عباد آمد قصیده آورد هر بیت از دیوانی و هر معنی
زاده طبع سخندانی صاحب گفت ای فلان از برای ما عجب قطار شتری آورده که اگر
کسی مهارشان بگشاید هر یک به کله دیگر گراید

همی گفتی بدعوی این که باشد
به پیش شعر عذیم انگین هیچ
ز هر جا جمع کردی چند بیتی
بدیوانت نینم غیر ازین هیچ
اگر هر یک به جای خود رود باز
بجز کاغذ نماند بر زمین هیچ
هر آنکس که در بیم و اندوه زیست
بر آن زندگانی نباید گریست

« جامی »

بود زندگانی و روزیش تنگ

« فردوسی »

که نکذاردی حاجت کس به کس

دگر هر که داردز هر کار تنگ

مرا کاشکی بودی آن دسترس

کدام که من تریدم، ندانم و آن گرو تا ریک نکت که بارها که آمدند و آن

آتش قدری که گویند اهل منی است یارب این شری دولت از که این گویند که است

چون در چگونگی؛ چوشت حال استان ای دونهایی که بیدار بر آید برادر بصراری

چند در مقدار و زمان؛ چند بر می پس کسی بهر وقت در و من این نه حکمت

کی در زمان؛ همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید چنان از سر چون که سها غبار

مگر در انکار؛ مگر اومی نبود که ایسر توانی که فرشته ز بار و کجا است

هیچ در انکار؛ ای که هرگز فراموش نکم بهجت از سنده یاد میاید

«سعدی»

تقرین ۵

در اشعار و عبارات ذیل ادوات پرسش را معلوم کنید

زاری نریمان بر مرگ گرشاسب:

کجاست آن دل و زور و باز وی چیز
کجاست آن به هر کشوری تاختن
چو گنجت بنیاست بگذاشتی
چه بودت که باما به جنگی و خشم

«سعدی»

نریمان همی گفت زاری دلیر
کجاست آن سواری و صف ساختن
جهان گشتی ورنج برداشتی
کهان سوی فرمانت دارند چشم

امروز کجا بودی و چه خیر خوشی آوردی. آن کس که بدی کرد و بدی ندید
کدام است. کدام باد بهاری وزید در آفاق که باز در عقیش نکبت خزانی نیست.
کواهل دلی که محرم راز بود، کجا تواند دیدن گوزن طلعت شیر

تقرین ۶

به جای نقطهها یکی از ادوات پرسش را بگذارید:

... میداند عاقبت کارها ... است . یا ... توان گفت که دردم ... است .
بخطرن دارم که ... به تو این سخن را گفتم . دوستان و یاران ... رفتند . آن قلم که
خریدی ... بردی . حال مریض شما ... است . برادر من با تو ... گفت . این جماعت
ند . اینک قلم و مداد ... ترجیح میدهی . از چوپان بهرس که گله ... است . جوانی
با بهری گفت این کمان که بر پشت داری به ... میفروشی ؟ معنی این کلام را ...
میداند . من ... چنین گفته بودم . برادرت ... میداند که ... می گوید . ندانم ...
دیدم در کتاب . من ... میدانم مقصود تو چیست . از ... دوست رنجیده . قیمت
این کتاب ... است

در جمع که گویند : کیان . در جمع چه چه با .
 چون که وجه فعل است ، متصل شود گویند ؛ کیست چیست
 در که وجه حالات اسم جار است :

مثال حالت فاعلی :
 که اگست که جمشید و کی که رفتند
 چه بودت که از جان بریدی ایسه
 که واقف است که چون رفت بختم ^{باو}
 طرزیدی از تاب میت چوید ^{«عاقبت»}
 مثال حالت مفعولی :
 «تسوی»

که راوانی از خسروان هم
 که بسیراب زمین کاشتم
 ز عهد فریدون وضی کن و هم
 ز آنچه بکشتم چه برداشتم نظمی ^{«سعی»}

تمرین ۲

ضمایر متصل و منفصل و ادوات پرسش را معلوم کنید .

سوی خورشید بینی دیده در بند
 چرا عالم کنی بر خویش تیره
 بغیر از تهر کی چشمت چه دیده است
 تهاں چون ماهی بی آبی ازوی
 برو کوتاه کن دستت ز فتراک
 گهی پیرامن خویشت دهد بار
 تو یا تمیینی و من بر طادوس
 فروغ این چراغ آسمانی
 برو می بوختی صد دیده چون من
 «روحنی»

به حر با گفت خفای که تا چند
 ازین بیکر که سازد چشم خیره
 ز فترهاش کان الماس دیده است
 چه دیدی کانچنین بیتابی از وی
 ترا جا درمناک او را بر افلاک
 جوهر روانه طلب یاری که آن یار
 بگفت کو نهی افسوس افسوس
 نوشتههای سه دیدی چه دانی
 گرت روشن شدی یک چشم سوزن

مثال حالت اضافی :

پیش که بر آوردم ز دوست فریاد
هم پیش تو از دست تو سخا هم داد

« سعدی »

تمرین ۸

حالات (که) و (چه) را در عبارات و اشعار زیر معین کنید :

که گفت مرا بخوانی؟ مردمان از که سخن میگفتند؟ چه بهتر از دوست خوب است؟ از چه نومییدی و چه امیدوار؟ چه را دوست داری؟ دفتر که بادوام تر است؟ که از تو بهتر مینویسد؟ مرکب را در چه ریزند؟ دانا از که گریزان است. برای چه از سخن میرنجیدید. با که گویم که سخن فهم تواند کردن. این خط را با چه نوشتی از چه اندیشه داری. توانگر حقیقی کیست. شجاع حقیقی را که گویند. از چه او را بهم میدهد. رفتار که ناپسند بود. از دست چه شکایت و فریاد دارد.

تخم ادب چیست وفا کاشتن	حق وفا چیست نگهداشتن
صحبت گهتی که نمئی کند	با که وفا کرد که با ما کند
تا کی و کی دست درازی کنم	با سر خود بین که چه بازی کنم

« فصل چهارم عدد »

عدد لفظی است که در تعیین عدد اشیاء و اشخاص بکار رود شماره آنرا بیان کند چنانکه گوئیم : دو کتاب پنج قلم . لفظ دو پنج عدد است و عدد کتاب و قلم را تعیین مینماید .

عدد بر چهار قسم است :

اصلی . ترتیبی یا وصفی . کسری . توزیعی

اعداد اصلی در زبان پارسی بست کلمه است از این قرار

یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده

بست سی چهل پنجاه شصت هفتاد هشتاد نود صد هزار

صدومای دیگر از قبیل یازده دوازده سیصد ووهزار صد هزار

از ترکیب این اعداد بحصول پیوسته اند و در ترکیب این روش معمول

میدارند : از یازده تا نوزده عدد کوچکتر را که از جنس آنهاست بر عدد بزرگتر

که از جنس آنهاست مقدم دارند مانند : یازده دوازده هفده

گاهی بحسب ضرورت عدد بزرگتر مقدم آورند مانند :

گزین کردیم در زمان پهلون ده ووهزار از ووهزار گوان

که بجای دوازده ده ووه گفته وشل : «اسدی»

ده و شش هزار از همان بری زگوهر کمرشان زیبا قباوی
«اسدی»

دمانند ؛
من گیشتم که برین نتوان دروغ بستن
از بسیت تا صد حد و بزرگتر از مقدم دارند و حد و کوچه را بوسیدند
بر آن عطف کنند مانند ؛ بسیت یک سی و هفت ، هفتاد و پنج

تقرین ۹

عده‌هایی که در این اشعار استعمال شده نشان دهید :

از آن پس جهان‌دار پیروزگر
در گنج دینار بگشاد و گفت
که کوشش و کینه و کارزار
جهان‌دار از آن پس بکنجور گفت
شمامه نهادند بر جام زر
پرازمشک جامی زیاقوت زرد
عقیق و زمرد بر او ریخته
پرستنده با کمر ده غلام
بر آمیز دینار و مشک و گهر
دو صد خز و دیبای پیکر بزر
چنین گفت کاین هدیه‌ای را که رنج
از ایدر رود تا کاسه رود
ز هیزم یکی کوه بیند بلند
دلیری از ایدر بیاید شدن
بدان گران جا بود رزم گاه
همان گیو گفت این شکار منست
وگر لشکر آید نترسم ز رزم
ابا گرز بنشست بر تخت زر
که گنج بزرگان نشاید نهفت
شود گنج و دینار بر چشم خوار
که ده جام زرین بیار از نهفت
ده از نقره خام هم پر گهر
ز فیروزه جامی دگر لاچورد
به مشک و گلاب اندر آمیخته
ده اسب گرانمایه زرین لکام
پر بروی ده با کلاه و کمر
یکی افسر خسروی ده کمر
ندارد دریغ از پی نام و گنج
دهد بر روان سیاوش درود
فزونست بالایش از ده کفند
همه کاسه رود آتش اندر زدن
پس هیزم اندر نماند سیاه
همان سوختن کوه کار منست
به رزم اندرون کرکس آرم به بزم
«فردوسی»

از صد بیابا عدد کوچکتر را بیشتر آورند مانند :

چهار صد . هفتصد . هفتزار ، ده هزار
 ۱- بجای کلمه و دسیست دو صد و بجای سیصد کلمه تریست را بکار آورده اند
 بزرگی سراسر گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست
 و مانند :

سید گوش تریست هر یک بیند پیکان آغشته است تا دو اند
 که بجای سیصد تریست گفته است . « اسدی »

۲- در سایر اعداد نیز شعرا تصرف روا داشته اند چنانکه :

تقرین ۱۰

متقدمان گاهی بجای عدد حروف ابجد را بکار میبردند بدین طریق که ابجد هوز حطی . نماینده آحاد است تا اولین پایه عشرات ، بترتیب هر حرف یکی از مراتب آحاد را نشان میدهد چنانکه الف - بر عدد یکتوب بر عدد ود دلالت میکند و بر این قیاس تا حرف (ی) که کنایه از عدد ده میباشد و نخستین پایه عشرات است و ده اضافه میگردد . کلمن . سمنص . نماینده مراتب عشرات است و از بیست تا نود را معین میکند قرشت نخند . ضطغ . مراتب مآت ابجد را تا اولین پایه - الحرف بیان مینماید و صد علاوه میشود اینک مجموع حروف واعدادی که از آنها به دست می آید ،

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۸۰	۸۰	
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	
۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰
ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض
	۹۰۰	۱۰۰۰						
	ظ	غ						

این حروف را شعرا برای ضبط تواریخ بکار برده و در آن ذوق صنعت و لطف طبع بخرج داده اند چنانکه جزو صنایع مهم شعری قرار گرفته است .

ز ابیات خرد آورده صد هزار ۱۳ مران جمله در شبوه کارزار
« فردوسی »

مانند :

دوره صد هزار از زبان بر شمرده
مبتر سپرد او خاقان کرد
که (دوره سی هزار) بجای شصت هزار و (دوره صد هزار) بجای
« اسد »
دویست هزار استعمال نموده اند .

۳ - چند عدد نامعلوم را میسازند چنانکه گوئی :
چند شاگردیم ، که عدد شاکردان معلوم نیست .
چندان و چندین هم در مقدار غیر معین استعمال میشود .

تقرین ۱۱

اقسام عدد را در این اشعار نشان دهید :

به گردش بزرگان لشکر دو بهر
دگر نیم ازین بار دینار کرد
گزیده همه يك يك از خواسته
به هم بود با تار بر تافتنه
که بدکترین جامه سی من به سنگ
پری چهره جادم هزار و چهل
همه با ستور و سلیح و قبای
همه زیر برگتوانهای چین
از ارغون و از نازی تیز گام
که مردی یکی بر گرفتن برفج
غلافش ز دیبانگاد از گهر
به تن همچو پاشیده بر قیر شیر
صد و شصت طغرل همه به گزیس
ز فرش و نعد بارشان گونه گون
ز میشان دوشا هزاران هزار
که هر يك به صدناز پرورده بود
« گرشاسنامه »

جهان پهلوان بود بمیان شهر
شتر سی هزار از درم بار کرد
ز در چارصد تاج آراسته
ز زریبهرن سی و شش با فته
ز زربفت صد تخت بردنگ رنگ
کمیزان دگر سی هزار از چگل
دوره ده هزار از بتان سرای
ده و شش هزار اسب نو کرده زین
هزار اسب دیگر بزین ستام
زرخشت تیرست و سی بار پنج
صد و سی سه گونه گونه ز زر
دوره چارصد یوز بد میثی گیر
دو صد بازو افزون ز سیصد حشین^۱
دوره سی هزاران ز نازی هیون
ز گاوان صد و سی هزار از شمار
چوپنجه هزار دگر برده بود

(۱) بازی که پشت آن نبود باشد و چشمانش سیاه .

۴- کلمه (اند) از ستانه را برساند چنانکه :

هفتاد و اند سال در جهان زیست .
 و مرادف آن در زبان تازی بضع و نیت است .
 معدود و مختصراً صلی را اکنون همه حال مفرد و پس از حد و آورند مانند
 بعد از هزار سال که نوشیروان گزشت گویند از و هنوز که بوده است عالی
 و لیکن قضای پیشین معدود را در غیر واحد جمع نیز آورده اند مانند : «سعدی»
 بر او عهد او را و او هرمانی بی کرم و دیگر اندیرمان
 «دقیقی»

و چون :
 چو خزومی بزرگ آورد سترد
 به از صد بزرگان کشان کار خرد
 «اسدی»

و مثل :
 چه اند این شکر نازده هموا
 که اند این هفت سالان لنگر
 تمرین ۱۴

در جمله‌های بالا اعدادی مبهم و صریح را بوسیله عدد (۱) و (۲) معلوم دارید .

چند روزی در خانه بسر بردم و هر روز چندین ورق کتاب مطالعه کردم . محسن
 امروز چند ساعت کار کرد زیرا هر هفته چند بار تفریح می کند .

گل بیند چندان و سمن بیند چندان
 چندان که بگلزار ندید است و سمنزار
 «هنوچهری»
 از پس خویشم کشیدی بر امید
 سالیان پنجاه یا پنجاه و اند
 «ناصر خسرو»

بندمن شست و اند سال زندگانی کرد و چندین مزرعه آباد نمود .

رودکی در سال سیمد و بیست و اند کلیله و دمنه را منظوم ساخت .

در درج سخن بگشای در بند
 غزل را در بندست زهد در بند
 به آب بند باید شست دل را
 چو سالت بر گزشت از شست و از اند
 «ناصر خسرو»

سقا ط با زبست هفت اختر

« نام خسرو »

بود این دو پسران پناه سپاه

« قطران »

وین هفت گوهران گدازان با

و مانند :

پناه پسران و ایم سپاه بشهر

تقرین ۱۳

ممنوعه‌های جمع را معین کنید :

سه روح و چهار اسطوانات ماست
جان نژاید بسی چار ارکان
همچنان کت بود و هست از بعد این مامور با
زامتزاز چهار امهات و هفت آبا
« سنائی »

تخم دولت تا کنون بر امتحان افشاندند
« انوری »

کز دو عالیشان تبرا دیدم
گفتا توان اگر نشدی شاه شاه قام
پس از تئزیل وحی از هفت قرا
در رقص کشد سه خواهرانرا
این چار مادر و سه موالید بینوا
جدولی را هفت دریا ساخت از فیض عطا
زهفت کشور جانم ببرد قسط و وبا
نهاد مشرب به بهای هزار و یک اسما
« خاقانی »

علی بن هیثم که این هفت حرف
چرخ نارد بحکم صد دوران
هفت آبا بهر تاپید تو با چار امهات
صد قران نژاید یکی نتیجه چو تو

در زمین چار عنصر هفت حرآت فلک

بیشتر آرم هفت مردانرا شفیع
گفتم ز شاه هفت تنان دم توان شنید
پس از تحصیل دین از هفت مردان
زهره بدوزخه از سر نش
بودند تا نبود نزولش درین سرای
پس بران مبارک ده انامل برگشاد
که او به پنج انامل به فتح باب سخن
طوبله سخنش سی و یک جواهر داشت

و این استیلاات مخصوص شتر است و در شتر نیاید
 هرگاه معدود و آرامی حده معین محدود باشد غالباً بصورت جمع استعمال
 می شده است مانند :
 چهار اسطفتت چهار ارکان چهار اقیات (خاصه چهار گانه) بیعت
 قرآء ، سه خواهران ، سه موالید ، و ده انال ، پنج انال ، و هزار
 و یکت اسمار .
 هرگاه در آخر معدود یا ذکره در آید تقدم آن بر معدود و ا باشد چنانکه گویی
 مردی پنج بزقتند ، و سالی دو برآید .
 و در این صورت معدود معنی وصفی بخود میگیرد .
 یا ذکره در معدود (یکت) گاه با آخر معدود همیشه شود مانند :

تصریح ۱۳

خصمان چیرگی کردند و سواری دو بست برافکندند و در زمی صعب اتفاق
 افتاد و از لشکر ما مردی پنج گرفتار آمدند .
 اگر این پادشاه را آنروز هزار سوار نیک یکدست یاری دادندی آنکار را
 فروگرفتی ولیکن ندادند و امیر مودود را دیدم خود روی بقریوس زین نهاده و
 شمشیر کشیده به دست و اسب میتاخت و آواز میداد لشکر را که ای نا جوانمردان
 سواری چند سوی من آئید .

«بیهمی»

درفش مرا سرنگون ساز کرد

یکی ابر بر خاستی پر زگرد

«فردوسی»

گفتم او را شیرده طاعت نمود

یک پلنگی طفلکان نوزاده بود

«مولوی»

یک مرده بنام به که صد زنده ببتک

هزار دوست بگیر که اندکست و یک دشمن بگیر که بسپاراست .

یکی کو یکی مهر اندر برشش پڑ و پهنده زند و استا سرش
 یا آنکه تنها بعد متصل گردد مانند : « فردوسی »
 بطلب سپاه اندرون نوشتر یکی ترک رومی بسر بر بناد
 و گاه تنها در آخر معدود ذکر شود : « فردوسی »
 در شعر معدودی را که یاد نکرده با خزان متصل نشده باشد بر حد مقدم
 میتوان داشت مانند :

تمرین ۱۵

(کاربردهای مختلف (يك) را نشان دهید)

به يك دست دو هندوانه بر نتوان داشت .

یکی نامداری که با نام او	شد ستندی نام نام آوردان
یکی نره گوری زده بر درخت	نهاده بر خویش کویال و درخت
گزین کن یکی مرد جوینده راه	که با من بیاید به نخجیر گاه
یکی جام زرین پر از باده کرد	ازویاد مردان آزاده کرد

«فردوسی»

یکی سواری ازلشگر بر آمد و تینی آبدار بر کشید و از ناگاه در خیل دشمن

افتاد .

(معدودهایی که مقدم است از معدودهایی که پس از عدد ذکر شده جدا کنید)

گاه کلمه (یکی) را با تشدید آورده اند ،

ذی یکی چراغ آتش فروختن	توان لشکر نامور سوختن
------------------------	-----------------------

«اسدی»

عدد يك و معدود آنرا بدون یا وحدت هم میتوان بکار برد؛

جو گشتاسب نشست يك شهریار	به بزم و به رزم و برای شکار
--------------------------	-----------------------------

«فردوسی»

بسی پنج بروم درین لسی عجم زنده کروم بدین پارسی

«فروسی»

و مانند :

میان گل و سوسن مرغزار روان چشمه آب بیش از هزار

که اصل آن (سی سال) (بیش از هزار چشمه آب) بوده است «اسدی»

معدود در آگاه با (از) استعمال کنند مانند این بیت :

وگر صد هزار از گهر و ارتع ز پیش و پس خود همی تاخت مرغ

هزار اسب و از فسیله گزید دوره ده هزار از بره سر برید

هرگاه دو معدود و در مورد و تر و دید و گرشوند عطف آنها یکدیگر جایز نیست

تمرین ۱۶

مواردی که معدود مقدمت نشان دهید؟ چند جا معدود با از استعمال شده

است؟ در چند مورد عدد مقدم است؟

پنج سوار دلیر بر پنجاه تن از سواران دشمن حمله کردند و مظفر شدند.

یک جوان ایرانی در مسابقه از همه پیش افتاد.

این مگر دو جسم بود و روح یک

این مگر خویش است با آن طوطیک

«مولوی»

از آن خزینگی زرد چهره لاغر

یک عطاسه هزار از گهر به شاعر داد

«عنصری»

کتابخانه ملی پانصدوسی و یک هزار جلد کتاب دارد. کتابخانه مجلس دارای هزار

نسخه خطی است جوانان دانشور هر روز چند ساعت در این کتابخانه ها به مطالعه

مشغولند.

پیاده دگر نامور چلهزار

گزین کرد پنجه هزار از سوار

که آری بکاخم در ننگ اندکی

ولی آرزو دارم از تو یکی

کشیدند در هم سپاهی بزرگ

دوره صد هزار از سران سترک

«اسدی»

چنانکه گویند :

پنج شش منزل خریدم ، و سه چهار کتاب خواندم .
 و در این هنگام اگر دو عدد از طبقه هم باشند معدود در آخر اعداد آید
 مانند : دو سه شش گرد آید .
 که معدود تنها در آخر ذکر میشود .
 و اگر دو عدد از طبقه هم نباشند معدود در آخر هر یک ذکر گردد و جای
 از کتاب و کتاب خوانده ام .

که معدود تکرار شده در روایت که بگویی نه و ده کتاب خوانده ام و بر این
 نوزده شاگرد بیت شاگرد رفتند رواست و نوزده بیت شاگرد
 نیست .

حذف معدود در نظم و شعر بیست مانند :
 پدرشان ز گیتی چو بر بست زجت شدند این دو جوینده تاج و تخت
 و در این هنگام عدد در این جمع می نیند مانند : « اسدی »
 یک جای بودند خوش برون همه راه هم پر شش و هم همان
 تعریف ۱۶

جای نقطه ها معدود مناسب بگذارید .

پنج ... زود با آموزشگاه حاضر شدم . دیشب بیست ... کتاب خواندم پنج
 شش ... پیش در خیابان با یکی از دوستان معارف شدم . یک ... پیش از آفتاب
 پندم مرا بیدار کرد . برای دستگیری قرا ده ... اعانه خواهم داد .

و مانند :
 سالار کسیت پس از این بختان هر یک مکرمل است کاری بر
 هر گاه بخوانند مقدار چیزی را معین کنند لفظی را که بر مقدار دلالت کند
 پس از صد آورند :

تمرین ۱۸

در قطعه ذیل عددهای تردیدی را معین کنید .

سال و مه کردی بکوه و دشت گشت	در حدود ری یکی دیوانه بود
گاه قرب و بعد این زرینه طشت	گفت ای آنان کتان آماده بود
قافم و قند به سرما هفت هشت	توزی و کتان به گرما پنج شش
بر شما بگنشت و بر ما هم گنشت	لذت هستی و رنج نیستی

تمرین ۱۹

درین اشعار کجا معدود ذکر شده و کجا حذف شده است .

بشرط آنکه نگیرید ازین سخن آزار	حکایتی است به فضل استماع فرمایید
مگر بیار گهش رفت از قضا گه بار	به روزگار ملکشه عرابی حج رو
مرا اگر بدهد پادشاه صد دینار	سئوال کرد که امسال عزم حج دارم
برای دولت و عمرش دعا کنم بسیار	جو حلقه در کعبه بگیرم از سر صدق
که آنچه خواست عرابی برود و چندان بار	جو پادشاه بشنید این سخن به خازن گفت
بلطف گفت شه او را که سیدی بردار	برفت خازن و آورد پیش شه بنهاد
صد است زاد ترا و کرای و پای افزار	سپاس دار و بدان کاین دو است دینار است
نه بهر من ز برای خدای از نهار	صد دیگر بنموشانه می دهم رشوت
که از وکیل مزور تباہ گردد کار	که بچون به کعبه رسی هیچ یاد من نکنی
«انوری»	
اسیر و خوار بماندیم در کف دوسوار	من و سه شاعر و شش درزی و چهار دبیر
اگر چه چارده باشند یا چهار هزار	دبیر و درزی و شاعر چگونه جنک کنند
«انوری»	

دومن قند رخروا سگر . چهار سیر نابت . دو شغال چاپی

گاه پس از عدد لفظی متناسب معدود آورند بدین قرار :^(۱)
 در انسان نقر ، در حیوان رأس . در لباس و فرش دست . در شیر
 و تفنگ قبضه ، در توب عزاوه . در کشتی فروند . در کتاب جلد . در
 شال طاقه . در تخم و پسته و نظایر آن دانه و عدد . در انگشتری حلقه ، در لوله و رشته ،
 و این کلمات قیاسی نیست و همه آورده میشود و نزدیک پیشینیان هم متداول بوده است
 نویسندگان و شعرا هنگام تعداد پس از عدد و دو سه کلمه (دیگر) افزودند
 و در تقسیم بدین طریق می آورده اند .

نخست . دو دیگر . سه دیگر

ولی در اعداد دیگر این روش رسمول نداشته و چهار دیگر یا پنج دیگر گفته اند
 هرگاه عدد بیش از یک و معدود لفظی عام باشد آنرا توضیح دهند مانند :

تمرین ۲۰

بجای نقطه ها لفظ مناسب معدود بگذارید .

پنج ... اسب بچنگ آورد . ده ... کشتی فرق کرد . هفت ... لباس بپینوایان
 داد . هزار ... کتاب هدیه نمود . پندم یک ... انگشتری بمن بخشید . ده هزار ...
 اسیر شدند و دو هزار ... تفنگ بوجه غنیمت بدست آمد . ده ... فرش خرید و فایده
 بسیار کرد .

— استعمال الفاظ مناسب معدود در قرون اخیر متداول گردیده و بخصوص
 نویسندگان و حسابداران دیوانی بدین کار نخست پای بند بوده اند و خلاف این رسم
 را غلطی زشت می شمرده اند و اکنون هم بعضی این روش را می پسندند و به کار می
 بندند .

مرا بهره دو چیز آمد ز گیتی
دل را در زبان مدح گستر
و مثل : «عضری»

دو چیز طبره عقل است و نم و روغن
بر وقت گفتن و گفتن بر وقت خاموشی
و باشد که آن را بوسید تقسیم و باقی لفظ بی و دیگر تفسیر کنند
مانند :

خدا را است جهان است عقلی
کی بیا به قلیل و دیگر بیا به کثیر
جهان عقلی دنیا جهان عقلی است
کی جهان صغیر و دیگر جهان کبیر
تمرین ۲۱
«عضری»

در این اشعار مواردی که کلمه دیگر اضافه شده است معین کنید .

خوی مرد دانا بگوئیم پنج
چون نادان که عادت کند همت چیز
نخست آنکه هر کس که دارد خرد
نه شادی کند ز آنکه نا یافته
به نابودنیها ندارد امید
چو از رنج و ز بدتن آسان شود
چو سختیش پیش آورد روزگار
ز نادان که گفتیم هفتت راه
کشاید در گنج بر ناسزا
به دیگریه یزدان بود ناسپاس
چهارم که با هر کسی را از خویش
بنجم بگفتار ناسودمند
شتم گردد ایمن به ناستوار
به هفتم که بشید اندر دروغ
«فردوسی»

وزین پنج عادت نباشد برنج
نباشد شکفتار برنجست نیز
ندارد غم آنکه زو بگذرد
نه گر بگذرد زو شود تافته
نگوید که بار آورد شاخ بید
ز نابودنیها هراسان شود
شود پیش دستی نیارد بکار
یکی آنکه خشم آورد بی گناه
نه رومزد یابد نه هرگز جزا
نباشد خردمند و نیکی شناس
بگوید برافرازد آواز خویش
تن خویش دارد بدرد و گزند
همی پرنیان جوید از خامه بار
به بی شرمی اندر بجوید فروغ

تبصره - اعداد از صد بالا جمع بسته شوند مانند :

صد . هزار . هزاران . صد هزاران .
و جمع از صد تا یک معمول نیست مگر با حذف معدود در شعر .

اعداد ترتیبی یا وصفی
عدد ترتیبی آنست که بیان مرتبه معدود کند مانند پنجم . چهارم

تمرین ۲۲

در این اشعار اقسام توضیح عدد را نشان دهید .

یکی پرنیانی دگر زعفرانی	ز دو چیز گیرند هر مملکت را
دگر آهن آب دار یمانی	یکی ز نام ملك بر نبشته
یکی جنبشی بایدهش آسمانی	کرا بویه و صلت ملك خیزد
دلی همش کینه همش مهر بانی	زبانی سخنگوی و دستی گشاده
عقاب پرنده نه شیر ژیانی	که ملک شکار یست کورا انگیزد
یکی تیغ هندی دگر زرکائی	دو چیز است کورا به بنداند آرد
بدینار بستش پای ارتوانی	به شمشیر باید گرفتن مر او را

«دقیقی»

نشاط کردن چو گان و بزم و رزم و شکار
بر این چهار بتایید کردگار چهار
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار
ازین چهار هنر هر یکی فزون صد بار
چو عفو کردن مجرم چو بخشش دینار

«فرخی»

دگر که باشد بر گردن عدو زنجیر

«عنصری»

دو جوانمرد عقل و جان با تو

«سنائی»

چهار چیز گزین بود خسروانرا کار
ملك محمد محمود آمد و بفزود
نگاه داشتن عهد و بر کشیدن حق
جز این چهار هنر صد هنر فزون دارد
چو داد دادن نیکو چو علم گفتن خوب

یکی که تیغ بود زو بدست شاه اندر

چند باشد به بند نان با تو

که مفاد آن پنج نیست که در مرتبه پنجم یا چهارم واقع گردد و چون اینگونه شد
در معنی صفت آنرا وصفی نیز گویند .

اعداد ترتیبی را از اعداد اصلی میگیرند بدین طریق که حرف آخر عدد را
مضموم کنند و میی باخبران در آورند مانند :

دوم . سوم . چهارم . پنجم . ششم و نظایر آن
و بجای کلمه دهم نخست و نخستین گویند و استعمال یکم در زبان پارسی نادر است
تمرین ۲۴

عدهای وصفی را همین کنید .

بدانکه خلق در شنیدن مدح و ذم خویش بر چهار درجه اند .

درجه اول عموم خلقند که به مدح شاد شوند و شکر گویند و به ذم خشم گیرند
و به مکافات مشغول شوند و این بدترین درجات است .
درجه دوم درجه یارسان بود که به مدح شاد نشوند و به ذم خشمگین شوند
ولکن بمعاملت اظهار نکنند و هر دورا برابر دارند و لکن بدلیکنی را دوست دارند و
یکی را دشمن .

درجه سوم درجه متقیانست که هر دورا برابر دارند هم بدل وهم بزبان
و از مذمت هیچ خشم در دل نگیرند و مادح را زیادت قبولی نکنند که دل ایشان نه
به مدح التفات کند نه به ذم و این درجه بزرگست و گروهی از عابدان پندارند که
بدین رسیدند و خطا کنند و نشان آن این بود که اگر بدگوی نزدیک وی بیشتر
نشیند بدل وی گرانتر از مادح نباشد و اگر در کاری ویرا فرا خواهد معاونت
وی دشوارتر نباشد از معاونت مادح و اگر زیادت کمتر رسد طلب و تقاضی دلوی
را کمتر از تقاضی مادح نبود و اگر بمیرد اندوه به مرگ وی کمتر نبود و اگر کسی وی
را برنجاند همچنان رنجور شود که مادح را و اگر مادح ذلتی کند و دل وی باید
که سبکتر نبود و این سخت دشوار بود و باشد که عابد را غرور دهد و گوید که
خشم من با وی از آنست که وی بدین مذمت که کرد عاصی است و این تلبیس
شیطانست و عابد که جاهل بود به چنین دقایق بیشتر رنج وی ضایع بود .

درجه چهارم درجه صدیقانست که مادح را دشمن گیرند و نکوهنده را
دوست دارند .

گاه در پایان اعداد وصفی (دین) اضافه کنند مانند :

دوین . هفتین . دهمین . صدین . هزارمین . مثال آن

لفظ دوم و سیم را دویم و سوم نیز گویند و نویسند و در آخر عدد همنه

مضموم و سیم (ام) و ساورند و سیام گویند تا از (سیم) ممتاز باشد

معدود اعداد ترتیبی در معنی موصوفه تقدیم و تاخیر آن جایز و متداولست

مانند : سوین روز و روز سوم . پنجمین سال و سال پنجم .

حذف معدود در اعداد ترتیبی با وجود قرینه جایز است :

چو یک هفته گذشت هفتم گناه نشست از بر تخت پیروزه شاه

اعداد کسری « فردوسی »

عدد کسری آنست که پاره از شمار درست را برساند مانند :

چهارک . پنجک . صدیک . هزارک .

هزارک زبان کو بافت از عطای طوگن

بن و بی سخن آید هنر چندام

« سروی »

اکنون اعداد کسری را بسط عدو وصفی استعمال کنند مانند :

یک دوم ، سه دوم ، هفت صدم .

عدد توزیعی

آنست که عدد در مقدار مساوی بخش کنند مانند :

پنج پنج . دوه دوه . صد صد . هزار هزار .

و علامت آن در زبان فارسی (گان) بوده است مانند :

ده گان . صدگان . هزارگان



فصل پنجم - فعل (کنش)

یکی از اقسام زکانه کلمه فعل (کنش) است و آن کلمه است که بر شدن یا بودن، یا کاری کردن در یکی از سه زمان لالت کند :

علی روان شد . مسعود معقول است . همیشه بخواند .

۱ - صورت فعل بهیئت آنرا از حیث مفرد و جمع و شخص و غیره (صیغه)

یا (در بحیث) گویند ؛ رفت ؛ رفتند . آمدیم . آمدند

۲ - زمان وقتی است که فعل در آن واقع شود ؛ میروم . رفتم . خواهم رفت

زمان بر سه نوع است ؛

گذشته یا (ماضی) ، چون زوم . رفتم . حال یا (اکنون)

چون ؛ الان میروم . دارم میسایم

استقبال یا آینده چون ؛ خواهم رفت . خواهد آمد

تمرین ۲۴

افعال اشعار ذیل را نشان بدهید .

که باران رحمت بر او هر دمی
ز بهرم یکی خاتم زر خرید
به خرهایی از دستم انگشتری
بشیرینی از وی توانند برد
که در عیش شیرین بر انداختی
« بوستان »

ز عهد پندریاد دارم همی
که در طفلیم لوح و دفتر خرید
بدر کرد ناگه یکی مشتری
چو نشناسد انگشتری طفل خورد
تو هم قیمت عمر نشناختی

۳ - اشخاص فعل یعنی معلوم بودنی ذاتی که فعل قائم بدو است و با نسبت
 داده میشود و آن بر سه قسم است : اول شخص . دوم شخص .
 سوم شخص (۱) و این سه مفرودند یا جمع .

	جمع	مفرد
اول شخص :	اول شخص :	اول شخص :
دوم شخص :	دوم شخص :	دوم شخص :
سوم شخص :	سوم شخص :	سوم شخص :

تبصره - فعل گاهی در موقع اخبار استعمال میشود که قابل صدق
 و کذب است که مقصود گوینده خبر و ادن از امر واقعی است و در آن احتمال
 راست و دروغ بیرون : علی رفت . بهرام در روز آمد .
 و گاه در موقع انشاء که قابل صدق و کذب نیست مانند : بگو . بیا .

۱ - قدیم بر طبق اصطلاح صرف و نحو عربی : اول شخص مفرد را
 متکلم و حده و دوم شخص مفرد را مفرد مخاطب و سوم شخص مفرد را مفرد
 غائب ، و اول شخص جمع را متکلم مع الفیر و دوم شخص جمع را جمع مخاطب و
 سوم شخص جمع را جمع غائب میگفتند .

تمرین ۲۵

صیغه‌های اول شخص و دوم شخص را از افعال ذیل صرف کنید ،
 رفتن . گفتن . شنفتن . شنودن . ستودن . شتافتن . تافتن . یافتن . گسیختن .
 سوختن . دویدن . رسیدن . توختن . اندوختن . انگیختن . آمیختن . شناختن
 شتابیدن . ترسیدن . گسستن . افتادن . نهادن . آغشتن .

مرد . آیا گفت . شاید بیاید . کاشکی میاید . و مانند آن

(از منته)

از برای حال در زبان فارسی صیغه مخصوص نسبت فعل مضارع است که
گاهی بحال و گاهی برآینده و استقبال دلالت کند و آن دو

قسم است : اخباری و التزامی

۱- مضارع اخباری که کار را بطریق خبر و قطع برساند :

میرودم	میرود
میروی	میروی
میروند	میرود

۲- مضارع التزامی که کار را بطریق شک و دوی و خواهش مانند آن

بروم	بروم
بروی	بروی
بروند	برود

فعل ماضی آنست که بر زمان گذشته دلالت کند : نروم میروم بزودم
و آن پنج نوع است : ماضی مطلق ، ماضی استمراری ، ماضی فعلی .

ماضی بعید . ماضی التزامی

۱- ماضی مطلق آنست که بر زمان گذشته دلالت کند خواه بر زمان

نزویک و پیوسته و خواه دور باشد : پارسال این کتاب را خریدیم .

مسعود الان بخانه آمد

آمدیم

آمدی

آمدید

آمد

۲- ماضی استمراری آنست که دلالت کند بر صد فعل در زمان گذشته بطریق استمرار و تکرار و تدریج و علامت آن (می) یا (دهی) است و باول ماضی مطلق : ارسال تجران میفرستم . روزها درس میخوانم . شبها میگویم

میفرستم
میفرستند
میفرستند

میفرستم
میفرستی
میفرست

تمرین ۲۶

از مصدرهای ذیل يك مضارع اخباری و يك مضارع التزامی بسازید .
دینختن . بردن . شناختن . گستن . دیشتن . شنیدن . گرفتن . کشتن .
گشتن . نوشتن . انگیزختن . کافتن . بافتن . دمیدن . رسیدن .

تمرین ۲۷

در عبارات و جمله‌های ذیل مضارع اخباری و التزامی را معین کنید .
به مسعود گفتم کتاب گلستان را بیاورد . خردمند آنست که از کارهای نکوهیده دوری گزیند . هنرمند هر جا رود قدر بیند . خسرو همیشه درس می خواند . بهرام سه روز دیگر از سفر بازمی گردد . کارها به صبر بر آید و مستعجل بسر در آید مگو آن چه اگر ترا گویند بد آید ورنجور دل گردی . می گویم و می آیمش از عهده برون
نگویم بد کدام است و چه نیکوست
ازین رفتار تو دشمن شود دوست
به کارهای گران مرد کار دیده فرست
که شیر شربه بر آرد بز پر خم کمند

گاه در قدیم بجای (می) یا (دهمی) یا استمراری با خرفل میافزودند

رفتمی	رفتمی
رفتندی	رفتندی
رفتندی	رفتندی

ولی دوم شخص و اول شخص جمع بندرت استعمال میشده است .
 گاهی قدیم با وجود افزودن (می) و (دهمی) یا نیز با خرفل افزودند
 گزاشنا که می گفتی کردی نکوست و پارسامروی

۳ - ماضی نقلی هر گاه در آن معنی ثبوت باشد دلالت بر کاری که کاملاً
بگذشته باشد مانند :

سراب ایستاده است . یوسف نشسته است و اگر در آن معنی حدث باشد
دلالت کند بر کاری که کاملاً گذشته باشد مانند : نوکر آمده است بنام

خوانده ام .	رفته ام	رفته ایم
	رفته ای	رفته اید
	رفته است	رفته اند

گاهی مابین ضمیر و فعل ، کلمه (است) در آید :

رفته ایم	رفته ایم
رفته ای	رفته ای
رفته است	رفته است

۴ - ماضی بعید یا دور (که زمان وقوع آن از زمان حال دور باشد) مسعود و ریور بازار رفته بود . بهرام با بدو اینجا آمده بود . اورا سال گذشته دیده بود .

ماضی بعید چون گاهی وقوع آن بر ماضی دیگر مقدم است آنرا (ماضی مقدم) نیز گویند . وقتی آدم او رفته بود . چون بنزل رسیدم آنجا غروب کرده بود

طریق ساختن ماضی بعید آنست که هم مفعول فعل مقصود را گرفته ماضی مطلق فعل بودن بعد از آن آورند .

رفته بودیم
رفته بودید
رفته بودند

رفته بودم
رفته بودی
رفته بود

تمرین ۲۸

درین جمله‌ها ماضی مطلق را معین کنید .

محمد از جای خود برخاست . هر کسی آن درود عاقبت کار که کانت . سینه‌ها دمیده هر که علم شد به سخاو کرم . بند نشاید که نهاد بردم . بی مصلحت مجلس آر استند نشستند و گفتند و برخاستند . درخت کرم هر کجا بیخ کرد . گذشت از فلک شاخ و بالای او .

تمرین ۲۹

از مصدرهای زیر یک ماضی مطلق و یک ماضی استمراری و یک ماضی نقلی صرف کنید .

رفتن . شنیدن . بردن . خفتن . گرفتن . شکافتن . یافتن .

تمرین ۳۰

از مصادر زیر یک مضارع اخباری و یک مضارع التزامی بسازید .
گستن . شناختن . آسودن . افروختن . پختن . گرفتن . نهادن .

۵ - ماضی التزامی آست که شکست و تروید و خواهش و وولی و مانند
 انرا برساند؛ باید آمده باشد . شاید شنیده باشد . گمان میکنم
 بهرام او را دیده باشد .

رفته باشم	رفته باشم
رفته باشید	رفته باشید
رفته باشند	رفته باشند

مستقبل فعلی است که بر زمان آینده دلالت کند؛ فرود خواهیم رفت .
 مسافری ما و در روز دیگر مرخصت خواهد کرد . مرد کابل در زندگانی گایب

خواهیم رفت	خواهید رفت	خواهند رفت
خواهید رفت	خواهید رفت	خواهند رفت
خواهند رفت	خواهند رفت	خواهند رفت

تمرین ۳۱

ازین مصدرها يك ماضی استمراری که باول آن (میباشد) و يك ماضی که
 باآخر آن (می) باشد صرف کنید: افروختن . انگیزختن . بریدن . شکستن .
 رمیدن . فرمودن .

تمرین ۳۲

ازین مصادر ماضی بعید بنا کنید ، خفتن . پرداختن . کاشتن . گزیدن .
 فرمودن .

تمرین ۳۳

در عبارات ذیل اقسام مضارع و ماضی را معین کنید .
 علی از دبیرستان بازگشت . رضایه دبستان می رود . شمایه دیدن او آمده بودید
 خوبست امروز درس فارسی را حاضر کنیم . محمود هنوز نرفته است . مبادا به
 بیدادروی آوری گمان میکنم یوسف کتاب مرا آورده باشد . هر که بد کند بد بیند و آن
 درود که کارد ؛ هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد . این خبر را از من نشنیده
 بود . امروز بشکار رفتیم .

و گاهی این فعل را معکوس استعمال می‌کروند و این مختص نظم بوده است :

ازین پس که را برد خواهی بخت که را داد خواهی بکام نبت
 در فعل مستقبل جزو دوم که مصدر است گاهی مصدر را تمام می‌آورند مانند «
 فرزوسی»

خواهیم گفتن

خواهم گفتن

خواهید گفتن

خواهی گفتن

خواهند گفتن

خواهد گفتن

خواهم شدن بستان چون غنچه با دل تنگ و بجا بنیک نامی پیراهنی در بدن
 و گاهی مصدر را مخفف استعمال می‌کروند و درین زمان قسم دوم مسمول و
 «
 قافض»

مداولت :

خواهیم زد

خواهم زد

خواهید زد

خواهی زد

خواهند زد

خواهد زد

چو داد زمانه بخوانیم و او
 چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
 «
 حافظ»

بشاه پیش باید که باشیم شاه
 رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

تمرین ۳۳

در عبارات ذیل اقسام مضارع و ماضی را معین کنید .
 علی از دبیرستان بازگشت. رضا بدبستان می‌رود. شما بدیدن او آمده بودید.
 خوبست امروز درس فارسی را حاضر کنیم . محمود هنوز نرفته است . مبادا به
 بیدار روی آوری گمان میکنم یوسف کتاب مرا آورده باشد. هر که بد کند بد بیند و آن
 درود که کارد : هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد. این خبر را از من نشنیده
 بود. امروز بشکار رفتیم .

وجه افعال

وجه افعال شش است : وجه اخباری . وجه التزامی . وجه شرطی .

وجه امری . وجه وصفی . وجه مصدری

۱ - وجه اخباری آنست که وقوع کاری را بطریق خبر بیان کند : منم

زوم . نخواهم رفت . نورفته . ادا کرده بود

۲ - وجه التزامی آنست که کار را بطریق شک و تردید و آرزو

و مانند آن بیان کند و چون پیرو جمله دیگر است از او وجه مطبوعی نیز گویند

میخواهم بروم . شاید بیایم . گمان میکنم محمود آمده باشد :

خرم آرزو که زین منزل بران بروم . راحت جان طلبم و زنی جان نروم

۳ - وجه شرطی آنست که کار را بطریق شرط بیان نماید : اگر رفتی بروی

و اگر رفتی مروی . اگر نیایی من نخواهم رفت

از برای وجه شرطی در زبان فارسی در این زمان صیغه مخصوصی نیست بلکه

تمرین ۲۵

فعلهایی درین قطعه آمده است معین کنید کدام اخباریست و کدام التزامی
 این شنیدم که گفت دمازی
 گفت این را در آن نگوئی باز
 شردی بود در هوا افسرد
 با رفیقی از آن خود رازی
 گفت من کی شنیده‌ام ز تو راز
 از تو زاد این زمان و درمن مرد

بصورت فعل التزامی گفته شود. اگر خواهی که مقصود برسی گوش و سامی باشد
تبصره - گاهی در نظم و شعر علامت جمله شرطی مانند: اگر و هرگاه
و غیره را حذف کنند.

نباشد خرد جان نباشد روست خرد جان جانست و یزدان گواست
بدو بگروی کام دل یاستی رسیدی بجایی که بستانفتی
۴ - وجه امری آنست که کار را بطور حکم و خواهش و فرمان بیان نماید
برو . بروید . بگو . بگویند .

سخران تا بخواند دعائی برین که رحمت سدزاسمان بر زمین
امر منفی را (دنی) گویند و خبر و وجه امری بشمار است: «سعدی»
مزن بی تامل بگفت تا روم نکو گوی اگر دیر گویی چه چشم
تبصره: در دوم شخص فعل امر گاهی بجهت تاکید یا استمرار لفظی آورده
یباشش طیب صیویش امانه طیب آدمی کش
«نظامی»

تمرین ۳۶

فعلهای این حکایت را معین کنید: سپاه گوش را گفتند ترا ملازمت شیر بوجه
وجه اتفاق افتاد و گفت تافله صیدش میخسورم و از شر دشمنان در پناه سولتش
زندگانی میکنم. گفت اکنون که بظل حمایتش در آمدی چرا نزدیکتر نروی تا
از بندگان مخلصت شمارد گفت همچنان از بطش او ایمن نیستم.

اگر صدسال گیر آتش فرورد اگر یکدم در او افتد بسوزد

«گلستان»

۵ - وجه وصفی آنست فعل بصورت صفت و در معنی فعل باشد فعل وصفی

با فعل مطابق نمی کند و همیشه منفرد باشد : استناد آورده بدین شروع کرده

یوسف برخاسته منزل رفت . شکارچی شکار رفته آهویی صید کرد

۶ - وجه مصدری فعلی است که بصورت اسم در آمده باشد : باید رفتن

نشاید گفتن . نیام شنیدن .

در قدیم وجه مصدری را با (ن) علامت مصدر استعمال میکردند و

بروز زمان مصدر را مخفف استعمال کنند و گویند : نخواهم گفت

نشاید رفت .

اشکت حافظ خرد و صبر در اینها چکند سوز غم عشق نیارست بنفست

اشک حافظ خرد و صبر در اینها چکند سوز غم عشق نیارست بنفست

انواع مصدر

مصدر بر چهار نوع است : مصدر اصلی . جعلی . بسیط .

مرکت مخفف .

مصدر اصلی آنست که در اصل مصدر باشد : رفتن گفتن گرفتن

مصدر جعلی یا (موضوع) آنست که در اصل مصدر نباشد بلکه با جز کلمه

فارسی یا عربی لفظ (یدن) افزوده باشند : تنزیدن .

آغازیدن . بعیدن . تمهیدن . غارتیدن .

بسیاری از مصداق‌های عربی مانند: فهم، طلب، بلع و اسامی فارسی مانند: جنگ، و ترس آغاز که امروز از خود آنها فعل ساخته می‌شود سابقاً، بمصداق دیگر ترکیب یافته و از خود فعلی نداشته اند مانند: فهم کردن، طلب کردن، بلع کردن، جنگ کردن، ترس کردن، آغاز کردن و مانند آنها.

مصدر بسیط آنست که یک کلمه باشد: رفتن، آمدن، گفتن
مصدر مرکب آنست که از دو کلمه بیشتر تشکیل یافته باشد: برداشتن، سخن گفتن

صورت تصرف فعل خواندن

وجه اخباری

مضارع

میخوانم	میخوانیم
میخوانی	میخوانید
میخواند	میخوانند

مستقبل

خواهم خواند	خواهیم خواند
خواهی خواند	خواهید خواند
خواهد خواند	خواهند خواند

ماضی استمراری

میخوانم	میخوانیم
میخواندی	میخواندید
میخواند	میخوانند

وجه التزامی

بخوانم	بخوانیم
بخوانی	بخوانید
بخواند	بخوانند

ماضی مطلق		ماضی	
خواندم	خواندید	خواندیم	خواندید
خواندمی	خواندید	خواندیم	خواندید
خواند	خواندند	خواند	خواندند

ماضی نقلی		وجه امری	
خوانده‌ام	خوانده‌ایم	بخوان	بخوانید
خوانده‌ای	خوانده‌اید	بخوانی	بخوانید
خوانده‌است	خوانده‌اند	بخواند	بخوانند

ماضی بعید		وجه وصفی	
خوانده بودم	خوانده بودید	خوانده	ناخوانده
خوانده بودی	خوانده بودید	وجه مصدری	
خوانده بود	خوانده بودند	خواندن	

صورت تصريف فعل رسيد

وجه اخباری		مستقبل	
میرسم	میرسید	خواهم رسید	خواهید رسید
میرسی	میرسید	خواهم رسید	خواهید رسید
میرسد	میرسند	خواهند رسید	خواهند رسید

ماضی استمراری

وجه التزامی

برسیم	برسی	میرسیم	میرسیدی
برسید	برسد	میرسیدید	میرسیدید
برسند	برسد	میرسیدند	میرسیدند

ماضی مطلق

ماضی

رسیده باشیم	رسیده باشید	رسیدیم	رسیدید
رسیده باشیم	رسیده باشید	رسیدید	رسیدید
رسیده باشند	رسیده باشند	رسیدند	رسیدند

ماضی نقلی

وجه امری

برسیم	برسی	رسیده ایم	رسیده ای
برسید	برسد	رسیده اید	رسیده است
برسند	برسد	رسیده اند	رسیده است

ماضی بعید

وجه وصفی

رسیده بودم	رسیده بودی	رسیده بودم	رسیده بودی
رسیده بودم	رسیده بودی	رسیده بودید	رسیده بودید
رسیده بودند	رسیده بودند	رسیده بودند	رسیده بودند

فعل مثبت و منفی

فعل مثبت آنست که دلالت بر وقوع کاری بطریق اثبات کند: مانند حسن بزرگ رفت
 علی بخانه آمد .

۱۱

با و صبا در آمد فرودس گشت صحرا دار است بوستان ایسان بفرش و با
 ابرامه از بهمان چون طلیسان بهمان برق از میانش تا بان چون بسدن حلیبا
 آهویی گراز و گرون همی فرارند که سوی کوه ناز و که سوی دشت و صحرا
 فصل منفی آنست که عملی را بطریق نفی بیان کند : علی در سن بخواند و چیزی « کسائی »

نشد ، محمد امتحان داد و کاتب نشست .
 کند و انانستی بخورد عاقل می نهند مرد و خرد مند سوی پستی پی

حروف زائد
 در اول و آخر افعال حروفی در آید که جزو اصلی فعل نیست آن برشتیم است
 (۱) با و تاکید و زینت چون : برفت ، بیاید ، بساز ، ببر .
 و این حرف در قدم بر سر مصدر و همه صیغه های فعل در می آید است :
 گرچه نباشد حلال دور گردن بچه کوچک ز شیر مادر وستان
 هر یک از واژه جمع برای فرستند ما بماندیم و خیال تو بگفت جای بمستم
 « سعدی »

تمرین ۳۷

افعال مثبت و منفی را معین کنید . صاحب مروت اگر چه اندک بضاعت باشد
 و همیشه گرامی و عزیز روزگار باشد چون شیر که در همه اوقات مهابت او نقصان نپذیرد
 اگر چه بسته در صندوق باشد و اقسام فضائل نصیب اصحاب بصیرت است و هرگز
 بکاهلی متردد نگراید و از خردمند نبرد به بسیاری مال شادی کردن و به اندکی آن
 غم خوردن .

« کلیده و دمنه »

تبصره - اگر با زینت بر سر افعالی در آید که اول آنها همزه باشد همزه
 به (یار) بدل شود مانند : بینه اخت بفرجحت . بشکند
 فایده - هرگاه حرف (با) در اول فعلی در آید که چند مرکز داشته باشد
 چون : پوست و بند و مانند آنها جایز است که آنرا جداگانه با
 (با) غیر مفعول نوشت : ببند . ببوست .

۳ - می (واهی) برای افاده معنی استمرار در اول فعل افزاید :

میرفت . همیرفت . میگوید . همیگوید .
 رفتی و نمیشوی فراموشی . میآئی و میروم من از هوش
 همیگفت کای پاک و آواز او . فرزیده دانش و فرز زور
 گاه در قدیم من فعل (می) و (واهی) با زائد در میآید است چون
 می رفت . می رفت . و گاهی نون نفعی چون می ندانم . می ندانم

تقرین ۳۸

در اشعار ذیل باء زینت و تا کید را معین کنید :

بیامد نشست از برگاه شاه
 ز روز گذشته فراوان براند
 گهای شاه دانان از بخردان
 چو گیری بمردی و کند آوری
 بدان نامداران و مردانگان
 بکام ز بیدادی و جستجوی

گفت آنشب و باعداد یگانه
 فرستاد و ایرانیان را بخواند
 باواز گفتند پس موبدان
 به شاهنشاهی درجه پیش آوری
 چنین داد پاسخ بفرزانگان
 نه بخشش بیفزایم از گفتگوی

و گاه بیک کلمه یا چند کلمه من علامت استمرار وصل فاصله می‌شود است

بیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

من ایدون شنیدم که جای می‌هی
هی مردم ناسزارا دمی «شاهنامه»

و گاه بی دمی ، بعد از وصل می‌آید :
اگر گنج داری و گر در درو رخ منافی همی در سرای سنج

۴ - نون نفی نونی است مفتوح که در اصل دنی ، بوده است «فروزی»

باید مجهول بروزن (چه و که) که بعد از کسره آنرا مفتوحه بدل کرده‌اند
مانند : زفت ، گفت .

نزوم	نزوم
نزوی	نزوی
نزو	نزو

گاه در اشعار و ریاضی استمراری و مضارع نون نفی را بعد از علامت استمرار
آورند مانند :

می‌زفت . می‌نشید . می‌نگویم . می‌داننی . می‌آفتاب‌باز می‌کند
بر چه سامان بود . «دروکی»
تقریب ۳۹

شش مثال بنویسد که در اول فعل کلمه (می) باشد .
شش مثال بنویسد که در اول فعل کلمه (همی) باشد .
تذکر : (می) و (همی) همیشه جدا از فعل نوشته شود مانند : می‌زد . همی رفت .

هر جا علامت نفی بیاورد تا کیده جمع آید باید مقدم بر نون است: بفرست
 بنگویید: غم مخور ای دست کین جهان بناید آنچه تومی بینی اینچنان بنماید
 نون نفی چون با قول افعال در آید هرگاه غرض نفی باشد متصل نوشته شود
 و هرگاه مقصود عطف و ربط باشد جدا نوشته شود:

(۱) مانند: زرفت . نگفت . نیاید . نیسود

(۲) مانند: ز میاید نه میسود . نه کار میکند نه درس میخواند

هرگاه حرف نفی با قول فعل (است) در آید (عنیت) نوشته شود

۵ - میم نفی که با قول دوم شخص فعل امر در آید: مرد . مردید

گوئید . مگر . فعل امر منفی را (نهی) گویند

میم نفی گاهی در سوم شخص فعل امر در موقع عا در آید: بیاید . بیایید

رساو . رساو . ریزاو . ریزاو .

پس از مرگ جوانان گل مماناو پس از گل در چمن طبل مخواناو

۶ - الف زاید در آخر سوم شخص مفرد ماضی (گفتن)

تمرین ۴۰

پنج مثال بنویسید که حرف نفی را باید پیوسته نوشت .

پنج مثال بنویسید که حرف نفی را جدا نوشت

تمرین ۴۱

از مصادر ذیل سهغه امر و نهی و دعا بسازید :

رفتن . گفتن . شنیدن . دیدن . آمدن . شافتن . تافتن . فرودن . گشادن .